



بهر روز رضایی

فوکو

و دیرینه شناسی دانش

عمده شارحان، حیات فکری میشل فوکو (Michel Foucault) را به دو بخش دیرینه‌شناسی و تبارشناسی تقسیم می‌کنند. وی در دوره اول حیات فکری خویش به بررسی معانی جنون در دوره‌های مختلف تاریخی، پیدایش کلینیک (نوع نگاه خاص پزشکی به انسان) و دیرینه‌شناسی علوم انسانی می‌پردازد. برای فهم دیرینه‌شناسی فهم دوم مفهوم گفتمان و اپیستمه بسیار مهم است. چرا که دیرینه‌شناس جامعه را مشحون از نظم‌های گفتمانی می‌بیند. فوکو برای دیرینه‌شناسی علوم انسانی به تشریح سه عصر رنسانس، کلاسیک و مدرنیته می‌پردازد. اما فوکو در دوره دوم حیات فکری خود به تبارشناسی روی آورده و به نظم‌های غیر گفتمانی به خصوص قدرت نیز توجه می‌کند. در یادداشت پیش رو، تمرکز عمده بر دوره اول حیات فکری فوکو یعنی دیرینه‌شناسی و به طور خاص‌تر، دیرینه‌شناسی علوم انسانی خواهد بود.

فوکو به دنبال آن وجوهی از تفکر است که مورد اندیشه قرار نمی‌گیرد و همواره بدیهی انگاشته می‌شود. یعنی حدودی که درون آن امکانی برای هرگونه اندیشه وجود ندارد. واژه حد عقل، بیش از هر چیز ایمانوئل کانت را یاد آور می‌شود. کانت به دنبال پاسخی فلسفی به سوال «انسان چیست؟» بود. فوکو نیز همین سوال را مطرح می‌کند. ولی به دنبال پاسخ آن در فلسفه نمی‌گردد. بلکه سعی می‌کند از طریق تاریخ به این سوال فلسفی بپردازد. به نظر، فوکو تا حدی توانسته است بدین منظور دست یابد. وی توانسته تاریخیت انسان مدرن و علوم انسانی مدرن را بررسی کند. و ضروری بودن تاریخی مدرنیته را به چالش بکشد و با این کار به روایت‌های دیگر امکان دیده شدن بدهد. حمایت وی از حقوق همجنس‌گرایی و حضور وی در ایران برای مشاهده انقلاب اسلامی را باید در همین راستا دید. تفاوت دیگری نیز بین فوکو و کانت وجود دارد. آنچه کانت را دل مشغول فهم حد اندیشه انسانی کرد، نور علم در عصر روشنگری بود. اما آنچه فوکو را به این پرسش کشانده، جذابیت‌های علم نیست. بلکه برعکس، محدودیت‌ها و فشارهایی است که علم برگرده آدمی وارد می‌کند و آدمی را از کنش انسانی و آزادی محروم می‌کند. علاوه بر اینها فوکو برخلاف کانت، به دنبال علمی متفاوت از علم تجربی است. البته در اینکه فوکو درستی گزاره‌های نظری علوم تجربی را قبول ندارد، مناقشه وجود دارد. اما حداقل می‌توان گفت که فوکو در ارزش انسانی و عملی این علم تردید می‌کند. روش شناسی وی ابتکاری بسیار مهم می‌باشد، که امکان جامعه‌شناسی علم را فرا روی ما می‌گشاید.

تاریخ جنون

فوکو در تاریخ جنون به بررسی تاریخ ایجاد تیمارستان می‌پردازد. سوال اصلی فوکو در بررسی تاریخ جنون این است که چه زمانی مرز بین جنون و عقل پر رنگ شد؟ از نظر فوکو جنون در دوره‌های مختلف، معناهای مختلفی داشته است. در دوره‌هایی مجانین نیروهای نهانی و پر رمز و راز جهان بوده‌اند و از زندگی اجتماعی حذف نمی‌شده‌اند. بلکه برعکس، مایه‌ی عبرت و حکمت بودند. اما در دوره کلاسیک به دلیل پیدایی چهارچوب خرد و اندیشه، هر که را که خارج از این چهارچوب بود، از زندگی اجتماعی طرد کردند و حتی سعی کردند مجانین را هدایت و درمان کنند. لذا آنها را وارد جزامخانه‌ها و آسایش‌گاه‌ها کردند. در نتیجه‌ی این هویت‌سازی توسط عقل جدید، مجانین تبدیل به دیگری شدند. فوکو معتقد است که در شکل‌گیری چنین شرایطی برساخت‌های روانشناسان و روانپزشکان نقش مهمی را ایفا کرده است.



## پیدایش کلینیک

فوکو، نقطه آغاز پیدایی پزشکی مدرن را کارهای بیشا،

فیزیولوژیست فرانسوی، می داند. علی الظاهر پزشکی در زمان

بیشا از اوهام نظرات طبی قدیم جدا گشته و به واقعیت عینی

نزدیک می گردد. اما فوکو معتقد است، طب قدیم نیز زمانی

توصیفی عینی تلقی می شد. آنها نیز به شیوه ای نا آگاهانه

تحت سیطره قواعد شناخت دقیقی عمل می کردند. و طب قدیم

دارای نظم و انتظام درونی بوده است. تنها آنچه با طب مدرن

دگرگون شده است، نوع دید می باشد. در واقع محتوای معانی

تغییر نمی یابد. بلکه دستور زبان عوض می شود. اشکال درد

ناپدید نمی شوند. بلکه به شیوه ی تازه ای در فضایی که در آن

بدنها و چشم ها برخورد می کنند، توزیع می گردند: « پیدایش

تجربه ی پزشکی بالینی به عنوان شکلی از دانش مستلزم

تجدید سازمان حوزه ی بیمارستان، عرضه ی تعریف جدیدی از

جایگاه شخص بیمار در جامعه و برقراری رابطه ی خاصی میان

مساعدت عمومی و تجربه ی پزشکی یا میان مساعدت و دانش

بود... همین ساختار که در درون آن، فضا، زبان و مرگ تشخص

می یابند و در حقیقت به عنوان روش تشریحی - درمانی شناخته

می شوند شرایط تاریخی علم طبی را تشکیل می دهد» فوکو

معتقد است طب مدرن به بدن به عنوان شیئی می نگرد که

امکان جستجوی معنا را سلب می کند: « انسان غربی می

توانست خود را در چشم خودش به عنوان موضوع علم در آورد،...

تنها مدخل ورود به این مرحله حذف کردن خودش بود.»

در این اثر نیز مانند اثرقبلی، فوکو به دنبال فهم چگونگی

شکل گیری سوژه در خلال تحولات دانشی می باشد. و اینکه

چگونه بیمار بر ساخت می شود. در واقع وی می خواهد بگوید

چگونه تحولات زبانی و گفتمانی منجر به تولید سوژه مدرن و

در نهایت علم مدرن شد. وی در این اثر از تاریخ نگاری سنتی

که به صورت سوژه محور و تکاملی به تحولات دانش می

پردازد، جدا می گردد: «در نتیجه ی تمامی این تحولات، گفتمان

پزشکی توانست به نحو عینی و با آزاد شدن از انواع متافیزیک،

به آشکارسازی ابدان و اجساد افراد بیمار پردازد. و با فردیت

بخشیدن به آنها، به نحوی سطحی، امادر واقع عمیق به بررسی

آنها بنشیند و خود را بر آنها حک کند.»

دیرینه شناسی به مثابه قواعد روش

به نظر می رسد دیرینه شناسی فوکو از دو جهت دارای اهمیت

است. نخست اینکه فوکو قصد دارد دو اثر قبلی خود، یعنی تاریخ

جنون و پیدایش کلینیک، را انتزاعی تر کرده و نوعی روش شناسی به

ساختارگرایی است. بدین معنا که می‌خواهد ساختارِ ساختارها را بررسی کند. یک ساختارگرا، سعی می‌کند قواعد پیشینی کنش را که خودکنشگر بدانها آگاهی ندارد، مورد بررسی قرار دهد. اما یک دیرینه‌شناس، نظم درونی رژیم‌های معرفتی درباب حقیقت را که ساختارگرا بدانها آگاهی ندارد را بررسی می‌کند. از این جهت پرسش فوکو به پرسش دکارت نزدیک می‌گردد. دکارت به جای هستی‌شناسی و پرداختن به حقیقت، منطق رسیدن به حقیقت را به پرسش می‌کشد. به همین دلیل است که رابینو و دریفوس، کار فوکو را فرا تاریخی یا ماقبل تاریخی می‌دانند. یعنی فهمی مستقل از تاریخ که یک علم را ضرورت می‌بخشد.

فوکو چهار آستانه‌ی صورتبندی گفتمان را ذکر می‌کند. آستانه‌ی اول، تثبیت یا پوزیتویته است. در این آستانه مجموعه‌ای از گزاره‌ها، مستقل از اعتبار معرفت‌شناختی یا درستی و غلطی، با یکدیگر وحدت می‌یابند. در آستانه دوم که آستانه معرفت‌شناسی سازی است، هنجارهایی برای انسجام آنها تعبیه می‌شود. در آستانه سوم، که فوکو آن را آستانه علمیت یافتن می‌نامد، قضا یا باید از معیارهایی برای انطباق یافتن پیروی کنند. از نظر فوکو، علوم انسانی برخلاف فیزیک هنوز از این آستانه عبور نکرده است. آستانه‌ی چهارم آستانه‌ی صوری سازی است، که گویی علمی که از این آستانه گذشته‌اند، هیچگونه سوگیری محتوایی ندارند و مثل دانش منطق، از متن بریده‌اند. فوکو بر خلاف رویکرد Science، علم را مجموعه‌ای از گزاره‌هایی می‌داند که باهم همبستگی دارند و در کنار سایر گفتمانها، گفتمانی را شکل می‌دهند. یعنی علم نیز مانند سایر گفتمانها توافقی است.

#### دیرینه‌شناسی علوم انسانی

فوکو به دنبال مسیر زاده شدن انسانی می‌گردد، که خود، هم سوژه است و هم ایژه‌ی علم مدرن. در واقع انسان موجود، زاده‌ی گفتمان‌های قرن نوزدهم می‌باشد. سپس وی بر آن است تا بگوید این موجود جدید چگونه توسط نیروهای درهم تنیده،

متعین می‌شود و آن علمی که متعین شدن انسان را نشان می‌دهد، همانا علوم انسانی می‌باشد. بدین ترتیب است که علوم انسانی عامل مرگ سوژه دکارتی می‌گردد. از اینجاست که فوکو به دنبال نشان دادن صورتهای تفکر در هر عصر می‌باشد، تا نشان دهد چگونه امکان ایجاد علوم انسانی فراهم شد. هریک از این اعصار دارای اپیستمه و گفتمان خاص خود می‌باشد. وی در این راستا سه عصر رنسانس، کلاسیک و مدرن را نام می‌برد که این سه، نه صورتی متکامل ازهم، بلکه سه گسست تاریخی‌اند.

در عصر رنسانس میان واژگان و چیزها همسانی برقرار بوده، که پیدایش جادو را ممکن می‌کرده است. این اپیستمه در قرن هفده میلادی جای خود را به اپیستمه‌ای می‌دهد که رابطه عناصر و چیزها بر اساس بازنمایی تعریف می‌شود. فوکو این عصر را عصر کلاسیک می‌نامد. در این عصر، زبان جایگاه ویژه‌ای یافته و دارای نوعی معصومیت می‌گردد. در این دوره که نام دیگر آن عصر آموزش بنیادی است، انسان به دنبال توصیف نظمی است که از قبل وجود دارد و به دنبال زبان خداوند در طبیعت است که فی‌المثل در نزد دکارت زبان خداوند در طبیعت، همانا ریاضیات است. در این دوره انسان با زبان مصنوعی و قرارداد نشانها معانی را توضیح می‌دهد، اما آنها را نمی‌آفریند. به مدد گفتمان، زبان بازنمایی را ممکن می‌کند و در نتیجه خود زبان مورد بحث قرار نمی‌گیرد. به همین دلیل در این دوره زبان حامل معصوم معناست. فوکو می‌گوید که در این دوره انسان با اینکه هستی را به زبان می‌آورد، اما خودش دیده نمی‌شود. اما در عصر مدرن، انسان دیگر تماشاگری صرف نیست. انسان معیار همه چیز می‌گردد. زبان دیگر وسیله‌ای شفاف نیست بلکه دچار محدودیت گشته و انسان گرفتار اشیاء شده است.

